

حکومت اسلامی ایران، حکومت قتل عام است!
بهرام رحمانی

اطلاعیه کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید)

در اندوه درگذشت ستار لقائی



ستار لقائی ۱۳۸۹-۱۳۲۵

روز گذشته با اندوه بسیار با خبر شدیم که ستار لقائی نویسنده مبارز و توانا و یکی از اعضای هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (در تبعید) درگذشت. ستار لقائی، چندین سال پایانی زندگی اش را به شدت درگیر بیماری سرطان بود و با روحیه ای قوی با آن پیکار می کرد. اما دیروز سرانجام تسلیم شد و ما را ترک گفت.

ستار لقائی، در زمان عضویتش در کانون نویسندگان ایران در تبعید، همواره بر دفاع از اساسی ترین آرمان و منشور کانون، یعنی آزادی اندیشه و بیان پا می فشرد و در این راه قاطع ایستاده بود و با هرگونه سانسور و آزادی ستیزی، به ویژه از سوی جمهوری اسلامی در مبارزه بود و هیچگونه مماشاتی را در این راستا نمی پذیرفت. از او آثار بسیاری در زمینه داستان و نمایشنامه باقی مانده است که همگی شاهدهی بر مبارزه پیگیر او است.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید و هیئت دبیران انجمن قلم ایران در تبعید، درگذشت ستار لقائی را به خانواده او تسلیت می گوید و خود را در اندوه از دست دادن این یار و انسان مبارز با آنان شریک می داند.
یادش گرمی باد!

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید: بهرام رحمانی، عباس سماکار
هیئت دبیران انجمن قلم ایران در تبعید: نعمت آذرم، فریدون گیلانی، جواد اسدیان، سیاوش میرزاده، علی کامرانی

۱۴ سپتامبر ۲۰۱۰

صمد، چهره حیرت انگیز تعهد
بیانیه های کانون نویسندگان ایران

صفحه 6

ستار لقائی عزیز یار مبارز ما بود!
بیوگرافی کوتاهی از ستار لقائی

صفحه 7

واقعه تکان دهنده سال 1367، آنچنان زخم عمیقی بر پیکر جامعه ایران وارد کرده است که هیچ قدرتی نمی تواند آن را از دل ها و یادها بزدايد. زیرا در این سال، سران حکومت اسلامی که خود را «نمایندگان خدا روی زمین» معرفی می کردند و مردم را مطیع و محکوم و صغیر می خواستند هزاران زندانی سیاسی را در سیاهچال های مخوف خود قتل عام کردند. جنازه قربانیان خود را نیز مخفیانه به خاک سپردند که پس از گذشت بیست و یک سال از آن واقعه هولناک، هنوز هم هیچ مادر و پدری، همسر و شوهری و فرزندی به درستی نمی داند که جنازه عزیزانشان را در کجای این کشور پنهان دفن کرده اند؟! آنچه که در این مدت آشکار شده است کشف گورستان خاوران آن هم به صورت تصادفی است که برخی از اعدام شدگان 67 را در آنجا دفن کرده اند. به همین دلیل در این سالها، خاوران به میعادگاه مادران داغدار و مردم آزاده تبدیل شده است.

حکومت اسلامی با هدف فشار آوردن بر خانواده های داغدار و از بین بردن خاوران، هر سال گوشه هایی از آن را تخریب می کند و بر زخم خانواده ها و مردم آزاده نمک می پاشد. اما هیچکس به درستی نمی داند که آیا واقعا عزیزشان را در آنجا دفن کرده اند یا نه!

حقیقتا زندان ها و شکنجه گاه های حکومت اسلامی و عملکردهای جنایت کارانه سران و مقامات این حکومت، از زندان ها و شکنجه گاه ها و عملکردهای دیکتاتورهای تاریخ به ویژه نازی ها، چیزی کم ندارد.

زندانیان سیاسی که در سال 1367 و یا سال های قبل و پس از آن، توسط جوخه های مرگ حکومت اسلامی اعدام و یا ترور شده اند عاشق انسان و طبیعت و زندگی بودند. تنها جرم آن ها، مطالبه عدالت اجتماعی و آزادی خود و مردم جامعه شان بود. سازندگان فرداهایی بودند که این چنین غیرانسانی و در یک مبارزه نابرابر به اسارت تبهکاران درآمدند اما با قامتی استوار و سرافراز به خاک افتادند. آن ها، نسیمی شدند و پیام عشق انسان ها و نوید آزادی را به همه جای جامعه ایران بردند.

در این میان، انتظار جامعه از آن بخش از روشنفکرانی که مخالف سانسور و اختناق، شکنجه و اعدام هستند و در راه برقراری یک جامعه آزاد و برابر و عادلانه بی وقفه تلاش می کنند، این است که نگذارند این واقعه تاریخی به فراموشی سپرده شود.

دستکم در صد سال اخیر تاریخ کشور ما، نیروهای اجتماعی هر بار تلاشی را برای برپایی یک جامعه درخور انسان آغاز کرده اند بلافاصله توسط حکومت های وقت به خونین ترین شکلی سرکوب شده اند. مردم ایران، پس از انقلاب مشروطیت، قبل از کودتای 28 مرداد و همچنین انقلاب 1357، فقط دوره های کوتاهی مزه آزادی را آن هم به طور نیمبندی چشیده اند. بنابراین، بخش اعظم تاریخ این صد سال، تلاش روشنفکران و سازمان های سیاسی و تشکلهای دموکراتیک مردمی با سرکوب و سانسور و خشونت دولتی همراه بوده است.

صفحه 2

حکومت اسلامی ایران، حکومت قتل عام است! بهرام رحمانی

حکومتی که نه تنها کمترین احترامی به حرمت و موجودیت انسان و آزادی هایش نمی‌گذارد، بلکه بر عکس با تمام نیرو و امکاناتش با انسان و انسانیت و آزادی‌های فردی و اجتماعی و همچنین آزادی بیان، قلم و اندیشه شدیداً خصومت و دشمنی می‌ورزد. اگر به همه جنایات حکومت اسلامی، آگاهانه و عمدانه چشم ببندیم و فقط قتل عام چندین هزار زندانی سیاسی در بهار و تابستان 67 را در نظر بگیریم که گروه‌مگروه زندانیان سیاسی را بدون محاکمه و برخورداری از وکیل مدافع اعدام کردند؛ حتی جنازه‌های آن‌ها به طور مخفیانه در گورهای دست‌جمعی دفن کردند کافیست که سران این حکومت، به دلیل نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت تحت تعقیب بین‌المللی قرار گیرند.

باید همواره سؤال کنیم که در سال 1367، یعنی هنگامی که قتل عام زندانیان سیاسی در جریان بود مسئولین و مقامات وقت حکومت اسلامی که اکنون در جناح اصول‌گرایان حاکم و جناح اصلاح‌طلبان مغلوب هستند، چه می‌کردند؟ نقش آن‌ها در این اعدام‌ها چه بود؟ آیا پس از گذشت بیست و یک سال از این جنایت تاریخی هولناک، چرا هنوز هم سران هر دو جناح حکومتی در این مورد سخنی نمی‌گویند؟! این سؤالات و سؤالات دیگری از این دست، دغدغه دایمی میلیون‌ها انسان در ایران است. انسان‌هایی که مستقیماً عزیزان خود را از دست داده‌اند و یا هم محله، هم کلاسی و غیره با اعدام‌شدگان و یا نزدیکان آن‌ها هستند. سؤالاتی که از عمق وجود و احساسات و عواطف انسانی برمی‌خیزند و تمام وجود انسان را در منگنه دردناک خود قرار می‌دهند. انسان‌هایی که همواره در پی حقیقت هستند.

هر چند که قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67، به دستور مستقیم آیت‌الله خمینی رهبر حکومت اسلامی صورت گرفت، اما در آن هنگام میرحسین موسوی نخست وزیر مورد اعتماد و مورد حمایت صدرصد «امام خمینی» بود. در این دوره، خامنه‌ای نیز رییس جمهور بود. بنابراین، نخست وزیر و رییس جمهور بالاترین مقامات حکومتی بعد از رهبر محسوب می‌شوند که قاعدتاً باید قبل از هر مقام دیگر حکومتی در جریان طرح کشتار زندانیان سیاسی قرار می‌گرفتند. بر این اساس، هیچ‌کس نمی‌پذیرد که این دو نفر در جریان جزئیات این جنایت بزرگ تاریخی قرار نگرفته باشند.

اکنون خامنه‌ای به جای خمینی نشسته و با شدت بیش‌تری سیاست‌های جنایت‌کارانه او را دنبال می‌کند. میرحسین موسوی، به دلیل این که باید رییس جمهور می‌شد اما خامنه‌ای و هم‌فکرانش با تقلب احمدی‌نژاد را به جای او به ریاست جمهوری انتصاب کردند در موضع اپوزیسیون رسمی حکومت قرار گرفته است. اما هیچ تغییری در این واقعیت تاریخی نمی‌دهد که آن‌ها در سال 67 مستقیماً مجری این قتل عام تاریخی بودند. به خصوص «ری شهری» وزیر اطلاعات دولت موسوی بود که نقش مستقیمی در این قتل عام داشت. به علاوه این که خامنه‌ای و موسوی از اوایل انقلاب 57، در اعدام‌های 57، 60 تا 62 نیز نقش مستقیم داشتند که قتل عام 67، اوج وحشی‌گری سران و مقامات و مسئولین حکومت اسلامی بود. بنابراین، قتل عام چندین هزار زندانی سیاسی در کشور پهناوری چون ایران، نیاز به یک شبکه آدمکش از میان مقامات و مسئولین و مامورینی داشت که در جریان جنگ و سرکوب‌های اعتراضات مردمی یک دهه و همچنین ترور و شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی حرفه‌ای شده بودند.

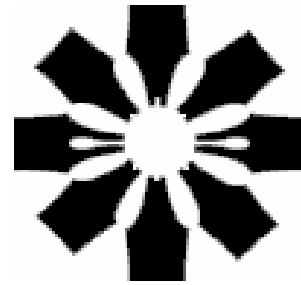
این قتل عام بی‌سر و صدا و با تمام مخفی‌کاری انجام گرفت و مردم از این اعدام‌ها بی‌خبر ماندند. در نتیجه به این قتل عام، واکنش مناسبی نشان داده نشد و تقریباً هیچ اعتراض رسانه‌ای و مردمی در داخل کشور به این جنایت صورت نگرفت. از این‌رو، این طرح جنایت‌کارانه از مدت‌ها قبل توسط طراحان اصلی آن آماده شده بود و منتظر فرصت مناسبی بودند تا آن را به مرحله اجرا بگذارند. چون که کارشناسان و تئوریسین‌های حکومتی پیش‌بینی می‌کردند که به احتمال قوی با پایان جنگ، کارگران و مردم ستم‌دیده به خیابان‌ها بریزند، دست به اعتصاب و اعتراض بزنند و خواهان حقوق پایمال شده هشت ساله خود در طول جنگ ایران و عراق شوند. بی‌تردید کلیت این طرح از پیش توسط خمینی، به اطلاع بالاترین مقامات حکومت از نخست وزیر، وزیر اطلاعات، رییس قوه قضائیه، رییس سازمان زندان‌ها تا رییس جمهوری رسیده بود و نحوه اجرای آن و پیش‌بینی‌های لازم را در نظر کرده بودند.

با پایان گرفتن جنگ خانمان‌سوز ایران و عراق و پذیرش قطعنامه 598 سازمان ملل، این فرصت را فراهم کرد تا سران تبه‌کار حکومت اسلامی در راستای جلوگیری از اعتراضات احتمالی مردمی، ماشین آدمکشی خود را در زندان‌ها فعال‌تر کنند. نیروهای سرکوبگر حکومت، حتی برخی از زندانیان سیاسی که دوران محکومیت خود را کشیده و آزاد شده بودند را مجدداً دستگیر کردند. بسیاری از زندانیانی که دوران محکومیت خود را سپری می‌کردند و یا در انتظار داگاه بودند همگی به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. در این دوره ملاقات خانواده‌ها با زندانیان سیاسی را نیز قطع کرده بودند.

صفحه 3

www.iwae.org

2



بانگ آخر هر ماه منتشر می‌شود

سر‌دبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram-rahmani@ownit.nu

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.

- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4 نباشند.

- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

منشور

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.

۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد یا گروه و یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.

۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.

۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

Kanoon_dt@yahoo.com

اکنون با گذشت بیست و یک سال از این جنایت هولناک، هنوز هم هیچ مادر و پدری، زن و شوهری و فرزندی نمی‌داند که جنازه عزیزانشان را در کدام نقطه کشور، خاک کرده‌اند؟! اگر گورهای دسته‌جمعی قربانیان 67، در گورستان خاوران بر حسب تصادف کشف نمی‌شد شاید هنوز هم ابعاد این جنایت تاریخی هولناک به این شکل تکان‌دهنده طرح نمی‌شد.

در واقع قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال 1367 با فرمان خمینی، در ردیف جنایاتی است که در جهان به عنوان قتل‌عام معروف است و قوانینی نیز در این مورد وجود دارد که حتا با تغییر حکومت‌ها نیز دولت جدیدی که بر سر کار می‌آید موظف است این قتل‌عام حکومت قبلی را رسماً و علناً محکوم کند و به بازماندگان آن خسارت پرداخت نماید. در غیر این صورت، دولت جدید نیز در نزد افکار عمومی جهان غیرمستقیماً شریک قتل‌عام‌کنندگان محسوب می‌شود.

برای نمونه، در مقطع فروپاشی امپراتوری عثمانی، ارمنی‌های ساکن ترکیه توسط دولت وقت قتل‌عام شدند. با وجود فروپاشی این امپراتوری و برپایی جمهوری نوین ترکیه به رهبری مصطفی کمال (معروف به آتاترک) تاکنون این جمهوری بحث در مورد قتل‌عام ارمنی‌ها را به عنوان یک تابوی سیاسی و خط قرمزهای حکومت می‌داند. با وجود این که در دهه‌های اخیر، برخی از قوانین این کشور تعدیل شده‌اند اما باز هم هر کسی که در مورد این قتل‌عام سخنی به زبان می‌آورد دست‌کم به سه سال زندان محکوم می‌شود. البته چند سال پیش اورهان پاموک، دارنده جایزه نوبل ادبیات، هنگامی که در مورد قتل‌عام ارمنی‌ها و کردها در ترکیه سخن گفت دولت ترکیه تلاش کرد او را به سه سال زندان محکوم کند که با اعتراضات گسترده روشنفکران ترکیه و جهان و هم‌چنین فشارهای اتحادیه اروپا، دولت مجبور به عقب‌نشینی شد.

در دهه‌های اخیر، دولت‌ها یکی پس از دیگری در پارلمان‌های خود، کشتار ارمنی‌ها را در حاکمیت امپراتوری عثمانی قتل‌عام نامیده و علیه دولت ترکیه موضع گرفته‌اند.

اما طنز تلخ تاریخ در این‌جاست که حدود یک ماه پیش به مناسبت سال‌گرد قتل‌عام ارمنی‌ها، یکی از معاونان دولت احمدی-نژاد، کشتار ارمنی‌ها را قتل‌عام نامید که با اعتراض شدید دولت ترکیه روبرو شد. نماینده ویژه محمود احمدی‌نژاد در امور

آسیا، در خصوص سخنانش در مورد رویدادهای سال ۱۹۱۵ میلادی در امپراتوری عثمانی که واکنش شدید وزیر خارجه و مطبوعات ترکیه را به دنبال داشت، گفت که اظهاراتش به خوبی و درستی منعکس نشده است.

پیش‌تر، خبرگزاری دولتی ایرنا، گزارش داده بود که حمید بقایی از «نسل‌کشی ارمنه» توسط امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۵ سخن گفته است.

در ارتباط با این سخنان، شبکه تلویزیونی «ان‌تی‌وی» ترکیه عنوان کرد که حمید بقایی گفته است که ارمنه از سوی ترک‌ها به صورت دسته‌جمعی کشته شده‌اند. حمید بقایی، به خبرگزاری فارس گفت: «در سخن‌رانی همایش «ایران؛ پل پیروزی» به صورت گذرا به موضوع مناقشات بین دو کشور عثمانی و ارمنستان بدون هیچ تحلیل و اظهار نظر خاصی اشاره شد.» احمد داوود اوغلو، وزیر خارجه ترکیه، با اعلام این که از توضیحات همتای ایرانی خود در مورد سخنان حمید بقایی قانع نشده، گفته بود که در انتظار توضیحات او خواهد ماند.

بر اساس گزارش روزنامه حریت، منوچهر متکی در مکالمه تلفنی با همتای ترکیه‌ای خود گفته است که همایشی که حمید بقایی در آن سخن‌رانی کرده، توسط اسفندیار رحیم مشایی، رییس دفتر رییس جمهور، برگزار شده است و مربوط به جنگ جهانی دوم بوده، نه جنگ جهانی اول. برپایه این گزارش وزیر خارجه ایران، همچنین گفته است که در موضع تهران در قبال حوادث سال ۱۹۱۵ تغییری حاصل نشده است. در همین حال، خبرگزاری فارس روز شنبه در گزارشی به نقل از رسانه‌های ترکیه، نوشت که رییس جمهور ارمنستان سخنان حمید بقایی را به عنوان یک سند دیپلماتیک و رسمی از مقامات ایرانی به سازمان ملل و سازمان‌های مربوطه ارسال کرده و به این دلیل از حمید بقایی تشکر کرده است.

نماینده ویژه محمود احمدی‌نژاد، فراموش کرده است که نه یک قرن پیش، بلکه همین حکومت‌شان بیست و یک سال پیش چندین هزار زندانی سیاسی را بی‌سر و صدا در زندان‌های کشور قتل‌عام کرد. حتا تفاوت بزرگی که قتل‌عام حکومت اسلامی با قتل‌عام حکومت عثمانی دارد در این است که حکومت ترکیه ارمنی‌ها را در خانه‌ها و خیابان‌های شهرها و روستا به بهانه موقعیت جنگی کشتار کرد. در حالی که حکومت اسلامی، انسان‌هایی را که دستگیر و زندانی کرده بود؛ بدون این که به آن‌ها کوچک‌ترین امکان دفاع دهد، با طرح از پیش تعیین شده قتل‌عام کرد. از این‌رو، اگر کشتار ارمنی‌ها و غیره در تاریخ قتل‌عام محسوب می‌شود که باید بشود چرا نباید قتل‌عام‌های حکومت اسلامی در سال‌ها نخست انقلاب 57 در کردستان و به ویژه قتل‌عام چندین هزار زندانی سیاسی در سال 67، قتل‌عام به

حساب آید؟ در دهه‌های اخیر نیز قتل‌عام‌هایی در کردستان ایران، ترکیه، رواندا و یوگسلاوی سابق روی داده است. قتل‌عام قارنا و ایندرفاقت در کردستان ایران، در سال‌ها نخست انقلاب توسط جانیان حکومت اسلامی به سردستگی ملاحسنی معروف نماینده خمینی و امام جمعه ارومیه و با راه انداختن جنگ داخلی در نقه توسط همین آخوند دیوانه با هدف پاکسازی مردم کرد از این شهر، قتل‌عام‌های آشکاری هستند. بنابراین، حکومت اسلامی، حکومت قتل‌عام است و باید براساس قوانین جهان‌شمول جهانی، سران این حکومت دستگیر و محاکمه شوند.

اما متأسفانه تاریخ نشان داده است که این قوانین از حرف فراتر نمی‌رود و بر روی کاغذ می‌ماند تا زمانی که احتمالاً قتل‌عام‌کنندگان از حاکمیت بر کنار شوند آن وقت شاید نهادهای بین‌المللی در مورد آن‌ها دست به اقدام جدی بزنند. در این مورد می‌توان به سرنوشت سران نازی پس از سقوط آلمان هیتلری، محاکمه سران یوگسلاوی سابق و پینوشه رییس کودتای شیلی اشاره کرد.

نسل‌کشی، قتل‌عام یا کشتار گروهی واژه‌هایی برای جنایاتی هستند که معنی آن نابودی گروه‌های ملی، نژادی، دینی یا قومی است. کلمه genocide از واژه‌های لاتین genos به معنی «گروه» و cide به معنی «کشتن» است.

باین ترتیب، در سال 1944، یک وکیل یهودی لهستانی به نام رافائل لمکین (1900-1959) درصدد برآمد که سیاست‌های نازی در باره قتل‌های سازمان یافته از جمله نابودی یهودیان اروپایی را توضیح دهد. او کلمه «folk-mord» را از ترکیب کلمه «folk» (از زبان یونانی به معنی نژاد یا قبیله) با کلمه «Sidi» (از زبان لاتین به معنی کشتن) ساخت. با پیشنهاد این اصطلاح جدید، لمکین «برنامه‌های نظام یافته را در نظر داشت که شامل اقدامات مختلف با هدف نابودی پایه‌های اصلی بقای گروه‌های ملی و در نهایت از بین بردن خود گروه‌ها طرح‌ریزی شده بود».

سال بعد، دادگاه نظامی بین‌المللی در نورنبرگ نازی‌های طراز اول را به «جنایت علیه بشریت» متهم ساخت. واژه «نسل‌کشی» نیز فقط جهت توصیف و نه به عنوان یک اصطلاح قانونی، در دادخواست گنجانده شده بود.

در 9 دسامبر 1948، سازمان ملل متحد تحت تأثیر واقعه هولوکاست و تا حد زیادی به دلیل تلاش‌های پیگیر لمکین، کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی را به تصویب رساند. طبق این کنوانسیون «نسل‌کشی» جرم بین‌المللی شناخته شد و کشورهای امضاءکننده آن ملزم به «منع و مجازات» آن شدند.

از زمان ابداع این اصطلاح تا پذیرش آن به عنوان قانون بین‌المللی از سال 1948 تا 1944 و پایه‌گذاری دادگاه‌های جنایی بین‌المللی برای پیگیری قانونی جنایات نسل‌کشی از سال 1998 تا 1991، مراحل مختلفی را طی کرده است. جلوگیری از نسل‌کشی، که از تعهدات اصلی این کنوانسیون است، هنوز هم به صورت یک چالش حقوقی مطرح است.

حکومت اسلامی ایران... بهرام رحمانی

جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ یازدهم نوامبر 1970 میلادی، جنایت کشتار گروهی تحت هیچ شرایطی شامل مرور زمان نمی‌شود. هم اکنون در سراسر جهان افراد بسیاری برای پیشگیری از تکرار کشتار گروهی و مجازات عادلانه عاملان کشتارهای قبلی تلاش می‌کنند. این تلاش‌ها فراتر از مرزهای عقاید مذهبی و خطوط سیاسی است.

یا بخشی از يك گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی.

۲- ماده ۷ جنایت علیه بشریت: عبارت است از هر يك از اعمال یازده گانه زیر که به صورت گسترده و سازمان یافته با علم بر این که این اعمال جرم محسوب می‌شوند، بر علیه يك گروه غیرنظامی انجام می‌گیرد: ۱- قتل؛ ۲- نسل‌کشی؛ ۳- به بردگی کشیدن؛ ۴- تبعید یا انتقال اجباری جمعیت؛ ۵- حبس یا سایر محرومیت‌های شدید از آزادی فیزیکی؛ ۶- شکنجه ۷- تجاوز، بردگی جنسی، فحش‌های اجباری، حاملگی اجباری، عقیم-سازی اجباری یا هر نوع شکل دیگر خشونت جنسی؛ ۸- آزار؛ ۹- اجبار به پنهان شدن؛



۱۰- آپارتاید؛ ۱۱- سایر اعمال غیرانسانی یکی از نکات قابل استفاده در قانون رم برای محاکمه سران حکومت اسلامی در نظر گرفتن مجازات برای جرائمی است که علیه زنان و به خاطر جنسیت آن‌ها صورت می‌گیرد. این گونه جرائم از جمله جرائم علیه انسانیت محسوب شده و قابل رسیدگی و پیگرد در دادگاه بین المللی جزائی لاهه است.

با اتکاء به همه این قوانین و مواد بالا می‌توان به دقت ریاضی نشان داد که حکومت اسلامی در همه این عرصه‌ها دست به جنایات مختلف زده است. حکومت اسلامی، در جریان خیزش اعتراضی مردم ایران در سال 1388، وحشیانه‌ترین سیاست‌ها را بر علیه مردم جان به لب رسیده به کار گرفت جنایاتی که مردم دنیا، از طریق گزارشات و فیلم‌ها و غیره آن‌ها را دیدند و شنیدند و تکان خوردند. جنایات سال 88 نیز به تنهایی برای محاکمه سران حکومت اسلامی به عنوان یک حکومت جنایت‌کار کافی است.

تاسیس «دادگاه جنائی بین‌المللی»، از جمله پیشرفت‌هایی است که در یک دهه اخیر در مبارزه با جنایات دولت‌ها روی داده است. تا امروز یک صد و پنج کشور به دادگاه بین‌المللی جنایی لاهه (جولای ۲۰۰۲)

دادگاه بین‌المللی جنایی لاهه در ماه جولای ۲۰۰۲ در شهر لاهه هلند تشکیل شده است. دادگاه بین‌المللی جنایی این اختیار قانونی را دارد که افراد و دولت‌های عضو را به جرائم جنایت علیه انسانیت، جنایات جنگی، کشتارهای جمعی یا نسل‌کشی و تجاوز که همگی جنبه جزائی دارند رسیدگی کرده و تحت پیگرد بین‌المللی قرار دهد.

ماده‌های ۶ و ۷ اساسنامه رم، جرائمی که بر اساس آن می‌توان حکومت اسلامی را مورد پیگرد قرار داد شامل نکات زیرند: ۱- ماده ۶ کشتار دسته‌جمعی: کشتار جمعی اعمال مذکور زیر است که به قصد از بین بردن همه یا بعضی از يك گروه ملی، قومی یا نژادی یا مذهبی صورت می‌گیرد. این اقدامات عبارتند از:

قتل اعضای يك گروه، آسیب شدید نسبت به سلامت جسمی یا روحی اعضای يك گروه، قرار دادن عمدی يك گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسبی که منتهی به زوال تمام یا بخشی از قوای جسمی آن بشود، اقداماتی که به منظور جلوگیری از تولید مثل يك گروه صورت می‌گیرد و انتقال اجباری کودکان يك گروه به گروه دیگر با هدف نابودی تمام

پیوسته‌اند. آمریکا، ایران، اسرائیل، عراق، عربستان سعودی، چین، روسیه، ترکیه و سوریه از جمله کشورهای هستند که با آن مخالفت کرده‌اند.

جهان متمدن هنوز هم به کشتارهای مردم فلسطین توسط دولت و ارتش متجاوز و سرکوبگر اسرائیل، لشکرکشی‌های آمریکا و متحدانش به عراق و افغانستان و جنگ و کشتار و ترورهای همه طرفین درگیر در عراق و افغانستان نظاره‌گر است و کمتر در مورد نسل‌کشی در این کشورهای جنگ‌زده و عاملان آن‌ها حرف زده می‌شود.

در چنین شرایطی، با تاکید به «قتل‌عام-کنندگان زندانیان سیاسی دهه شصت» را «نه فراموش می‌کنیم و نه می‌بخشیم»، یکی از شعارهای پایه‌های خانواده جان‌باختگان و همه نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب ایران است. این شعار نه به دنبال انتقام است و نه موافق شکنجه و اعدام، بلکه دقیقاً به دلیل این که در آینده هیچ حکومتی جرات نکند انسان‌ها را به دلیل فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زندانی کند تا چه برسد جرات زندان و شکنجه و اعدام مخالفین خود را داشته باشد، ضروری است که جامعه از همه سیاست‌های و اهداف پشت پرده این قتل‌عام مطلع شود تا بر علیه این‌گونه اقدامات هولناک افکارسازی نماید. امروز اگر خمینی فرمان‌دهنده این قتل‌عام، مرده است اما وارثان و هم‌فکران و همکاران آن زنده هستند و به ویژه ماشین آدم‌کشی حکومت اسلامی، همچنان از جامعه قربانی می‌گیرد. اگر خامنه‌ای و دیگران به دلیل موقعیت فعلی‌اش در حاکمیت، درباره این قتل‌عام حرفی نمی‌زند و به عنوان جانشین خمینی سیاست‌های غیرانسانی او را با شدت بیش‌تری پیش می‌برد؛ جامعه باید دست‌کم موسوی، خاتمی، کروبی و طرفداران حرکت سبز اسلامی را که فعلاً مورد خشم جناح حاکم نیز قرار گرفته‌اند را تحت فشار بگذارد تا در این مورد سکوت خود را بشکنند.

در این راستا، یکی از وظایف داوطلبانه نویسندگان، نقد تاریخ و برجسته کردن واقعیت‌های آن، به ویژه نقد و افشای عملکردهای ضدانسانی دیکتاتورها در تاریخ است.

مسلم است هنگامی جامعه ایران به آرامش واقعی خواهد رسید که حکومت جهل و جنایت اسلامی با اتحاد مبارزاتی روشنفکران، کارگران، زنان، دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان، اساتید دانشگاه‌ها و به طور کلی مردم آزاده بر کنار شود تا مردم این کشور بتوانند در فضایی آزاد و برابر و انسانی، حکومت دل‌خواه خودشان را انتخاب کنند. حکومتی که نخستین وظیفه‌اش لغو همه قوانین ضدانسانی و تدوین قوانین انسانی برابری‌طلبانه و عدالت‌جویانه و جهان‌شمول باشد.



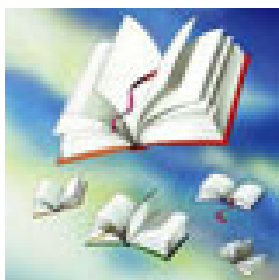
کانون نویسندگان ایران و ...

مشترک اعضای خود را که به تنهایی قادر به دفاع از آن نیستند داشته باشد. به همین دلیل محور فعالیت چنین تشکلهایی مصالح مشترک همه اعضای آنها است. وجه اشتراک اعضای کانون که مبنای وحدت آنها در این تشکل است و سیمان این بنا را تشکیل می‌دهد، نویسنده بودن به معنای حرفه‌ای کلمه و پایبندی به اصل آزادی اندیشه و بیان و مبارزه در راه تحقق آن است. اگرچه از لحاظ سیاسی هر یک از اعضا مشرب خود را دارد و ممکن است چپ یا لیبرال، میانه‌رو یا رادیکال، مذهبی یا غیرمذهبی، و یا دارای هر گرایش سیاسی دیگری باشد، اما تا زمانی که همگی به دفاع از مصالح مشترک و عمومی نویسنده و مبارزه در راه آزادی اندیشه و بیان پایبند باشند باید بتوانند در چارچوب کانون فعالیت کنند. بنابراین جانبداری از یک خط حزبی و جناحی خاص، خلاف مقتضای تشکیل و تداوم کانون و مغایر با روح حاکم بر منشور و اساسنامه آن است و در عمل یکپارچگی و تداوم آن را در معرض مخاطره قرار می‌دهد. تجربه رویدادهای سال 1358 و کشمکش‌ها و تنش‌هایی که در آن سال سرانجام کانون را به دو پاره تقسیم کرد، و آثار آن هنوز چون زخمی ناسور بر پیکر کانون باقی است، گواه این سخن است که غلبه نگاه سیاسی/حزبی بی‌تردید محل وحدت و دوام کانون خواهد بود.

البته در هر جامعه و در دوره‌های تاریخی گوناگون ممکن است گرایش‌ها یا جریان‌های سیاسی متفاوتی در میان اصحاب اندیشه و اهل قلم غالب شوند و برتری یابند، و بازتاب این تغییرات از راه انتخابات در ترکیب هیئت دبیران نمود و ظهور خارجی یابد. اما هیئت دبیران نیز، با هر ترکیبی، موظف است تنها در چارچوب منشور و اساسنامه کانون گام بردارد. به این ترتیب اساس هویت کانونی ما را منشور و اساسنامه کانون تعیین می‌کند.

با توجه به مجموع آنچه بیان شد، ما بر این باوریم که در کانون نویسندگان ایران بنا به اصول مندرج در منشور و اساسنامه آن، از یک سو، به دفاع پیگیر از حق آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان متعهدیم اما، در همان حال و از سوی دیگر، موظفیم به منظور حفظ هویت و موجودیت کانون از چارچوبی که انگیزه و مقتضای تشکیل کانون بوده است پاسداری کنیم و از خروج آن از این چارچوب و دنباله‌روی از این یا آن جریان سیاسی یا سیاست جناحی که در سطح جامعه جریان دارد خودداری ورزیم.

کانون نویسندگان ایران
31 شهریور 1389



اگر علمشان با نظر ولی فقیه همسان نبود دومی را انتخاب کنند. وظیفه دانشگاه‌ها «تربیت سرباز برای امام زمان» است و «دانشگاه‌های مخالف فرهنگ بسیجی با خاک یکسان می‌شوند.» ما «می‌خواهیم اساتیدی جذب کنیم که به نظام ولایت فقیه معتقد باشند، چرا که ما تعالی و تکامل را مبنای خود قرار داده‌ایم. تمام استادان و دانشگاهیان غیر همسو با نظام جمهوری اسلامی اخراج می‌شوند و روسای دانشگاه‌ها اجازه ندارند، کسانی را استخدام کنند که به ولایت فقیه باور ندارند.»

از هنگام روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد در ایران شمار زیادی از ستادان دانشگاه‌ها که دیدگاه انتقادی نسبت به دولت داشته‌اند، اخراج یا به اجبار بازنشسته شده‌اند.

اکنون پس از سی سال، جمهوری اسلامی نه تنها نتوانسته است با وا داشتن فرزندان جامعه ما به فراگیری مواد درسی‌ای که با زمانه متحول کنونی همخوانی ندارد و با ایجاد محدودیت‌هایی همچون آزمون ایندولژیک برای انتخاب دانش‌جو و کنترل هرچه بیشتر حرکات شبانه‌روزی آنان در مدرسه و اجتماع نسلی تربیت کند که به معیارهای ضدانسانی رژیم سر فرود آورد، بلکه نتوان از مهار این نیروی عظیم به فکر افتاده است که حتی مواد درسی موجود را که دارای محدودیت بسیار است نیز محدودتر کند.



هراس دائمی، از انگیزه آزادی‌خواهی و میل به آموختن از جهان امروز و پیشروی در عرصه فرهنگ نو و دگرگون کننده با این سیاست‌ها چاره نمی‌شود. جمهوری اسلامی سی سال است که این کار را می‌کند. اما جامعه ما و نیروی جوان آن در طول این سی سال و به ویژه در سال گذشته نشان داده است که میل به رهائی و آزادی اندیشه و بیان را نمی‌توان در تنگنا و زندان قرار داد.

کانون نویسندگان ایران در تبعید بنا به منشور و هدف اعلام شده خود در دفاع از آزادی اندیشه و بیان، سیاست‌های ضدانسانی رژیم جمهوری اسلامی را در محدود ساختن امر آموزش و پرورش محکوم می‌کند و در راستای افشای آن می‌کوشد.

کانون نویسندگان ایران در تبعید
انجمن قلم ایران در تبعید
مهر ماه 1389

اطلاعیه مشترک کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن قلم ایران در تبعید

بازگشایی مدارس و محدودیت بیشتر آموزشی در علوم انسانی و هنر

با آغاز مهرماه هر سال و گام نهادن میلیون‌ها نوجوان و جوان به مدارس و دانشگاه‌ها، دشواری حاکمیت رژیم که از حضور این نیروی تازه نفس اجتماعی و دیگرخواهی و پافشاری‌اش بر اجرای عدالت در هراس است نیز هربار ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد.

با امضای برنامه موسوم به «سند ملی تحول در آموزش و پرورش» و بنا به تصمیم دولت احمدی‌نژاد، «اسلامی‌تر کردن» آموزش و پرورش رسماً آغاز شد. با این برنامه قرار است سیستم آموزشی و محتوای کتاب‌های درسی از اساس تغییر دهد.



روز شنبه دوم مرداد ماه سال 1389، محمود احمدی‌نژاد در نشست شورای عالی آموزش و پرورش شرکت کرد تا «سند تحول در آموزش و پرورش» را امضاء کند. تصویب نهایی این برنامه که هدف آن «اسلامی‌تر کردن مدارس» عنوان شده از حدود شش ماه پیش آغاز شده بود.

اوایل شهریورماه سال 1388 و به دنبال آغاز اعتراض‌ها به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در ایران، خامنه‌ای از تحصیل دو میلیون دانش‌جوی ایران در رشته‌های علوم انسانی ابراز نگرانی و ناخشنودی کرد و «علوم انسانی غربی» را باعث ترویج شکاکیت و تردید در مبنای دینی و اعتقادی مردم و دلیلی برای اعتراضات پس از انتخابات دانست.

طبق گفته مدیرکل دفتر گسترش آموزش عالی جمهوری اسلامی: «براساس برنامه، سیاست وزارت علوم در تحقیقات و فناوری، پذیرش 12 رشته دانشگاهی را به ویژه در علوم انسانی و هنر مسکوت نگه می‌دارد تا سرفصل‌های دروس آن‌ها که مدت‌هاست تغییری نکرده بازنگری شود.» علوم سیاسی، مدیریت، حقوق و روان‌شناسی از جمله این رشته‌ها است و به قصد «رویکرد علم و دانش روز و بومی کردن» صورت می‌گیرد. با توجه به این تصمیم، دانشگاه‌هایی که بخواهند این رشته‌ها را تاسیس کنند تنها پس از «بازنگری سرفصل‌های دروس این رشته‌ها»، مجاز به پذیرش دانش‌جو خواهند بود و پذیرش در سایر دانشگاه‌ها نیز به شرط تغییر و بازنگری سرفصل‌ها تمدید می‌شود.

کامران دانشجو، وزیر علوم اعلام کرد که استادان دانشگاه باید نقش «افسران» جنگ نرم را در پروژه دانشگاهی دولت ایفاء کنند، «غیرت دینی»، «فرهنگ بسیجی» و «دغدغه دین» داشته باشند. استادان دانشگاه‌های ایران باید «عاشق شهادت» و در «خور لیاقت اعتماد مقام معظم رهبری» باشند، «پوزه دشمن را به خاک بمانند» و گاه

صمد، چهره حیرت‌انگیز تعهد



کانون نویسندگان ایران در سالروز چهل و دومین سال از مرگ صمد بهرنگی، در بیانیه‌ای یاد و خاطره این نویسنده را گرامی داشته است. در این بیانیه می‌خوانیم: صمد بهرنگی، داستان‌نویس، منتقد، مترجم، پژوهشگر و معلم کودکان، هنگام مرگ در شهریور سال ۱۳۴۷ تنها ۲۹ سال داشت و از عمر ادبی او بیش از ۵-۶ سال نمی‌گذشت. از چاپ نخستین داستان او، تلخون، در سال ۱۳۴۲ که برگرفته از افسانه‌های مردم آذربایجان است، تا آخرین اثرش، ماهی سیاه کوچولو، که در سال ۱۳۴۷ به چاپ رسید، پنج سال فاصله است. در همین زمان کوتاه او چندین داستان زیبا برای کودکان، مجموعه‌های از مقاله‌ها و چند ترجمه و پژوهش در کارنامه خود ثبت کرد؛ در همان حال که همواره معلم کودکان محروم روستاهای آذربایجان بود.

صمد در اصل نویسنده-معلم بود و آگاهی بخشین را هدف اصلی خود می‌دانست؛ چرا که در مقابل جهل و خرافات جان سخت و گسترده دوران که حکومت‌ها و بنیان‌های سنتی نگرانی می‌کردند چاره را در آگاه کردن کودکان می‌دید. هم از این رو حتی در داستان‌های خود معلمی است که به ترویج علم قلم گردانده است. تلاش‌های صمد در مقام آموزگار، و آثار او، نشان‌گر انسانی است در تب و تاب انتشار آن چه می‌داند و سخت بی-تاب برای روشن ساختن ذهن کودکان و دیگر مخاطبان خود. صمد، در زمانه بریدن زبان‌ها و جلوه‌فروشی بی‌مایگان، نه زبان در کام کشیدن را ضامن بقای خویش قرار داد و نه نام خواهی را هدف خود کرد. چه، به هر نام و به هر جای که توانست نوشت: «ص. آدم»، «ص. قاراقوش»، «چنگیز مرآتی»، «بابک»، «ادی باتمیش»، «داریوش نواب مراغه‌ای»، «افشین پرویزی»، «سولمان»، «داص» و... از جمله نام‌های ادبی او است که جان‌پناهی بود برای مصون ماندن از تیغ سانسور و ممنوعیت قلم.

کانون، در شهریور سال ۱۳۸۹، چهل و دو سال از مرگ صمد بهرنگی می‌گذرد. اما او با دم سرد مرگ خاموش نشد. در نزدیک به نیم قرن پس از او نیز، هر جا و هر زمان که دستگاه سانسور جلوگیری نتوانسته است، آثار او چاپ و منتشر شده و هنوز خواننده دارد؛ و این (به قول خودش) «درخت سجد کج و

معوچ» هم چنان در عرصه‌ی ادبیات کودک ایران سبز و بلند است. البته نباید چندان خشنود و شادمان بود که صمد هنوز یک‌هنگی می‌کند در ادبیات کودک ایران. زیرا چون نیک بنگریم به این پرسش تلخ می‌رسیم که دستگاه سانسور و نظارت دولت‌ها در نیم قرن اخیر چه بر سر ادبیات کودک آورده است که در برهوت آن، «درخت سجد»، که صمد باشد، هنوز سرفرازی می‌کند؟

صمد بهرنگی شخصیت‌ها و تیپ‌های تازه‌ای وارد ادبیات کودک ایران کرد که به شناخته‌شده‌ترین نام‌ها بدل شدند: اولدوز، یاشار، کچل کفترباز، ماهی‌سیاه کوچولو، ... و شگفتا که زیباترین و شناخته‌ترین قهرمان داستان‌های صمد، ماهی سیاه کوچولو، بی‌شبهات به خود او نیست. ماهی سیاه کوچولو در رودخانه می‌زیست، در رویای دریا سفر کرد و هر جا رسید با جهل و خرافه و پلیدی و ستم جنگید. صمد نیز در رودخانه ارس غرق شد و روانش به دریای جامعه پیوست. اگر شهریور ۴۷ یادآور صمد بهرنگی و ماهی‌سیاه کوچولو است، شهریور ۶۷ و پیش از آن، دهه‌های ۵۰ و ۶۰، یادآور هزاران جوانی است که با داستان‌های صمد بالیدند و در راه دفاع از آزادی و آگاهی خاکگیر گورستان‌های بی‌نام و نشان شدند. پادشاه پایداری و چهل و دومین سال درگذشت صمد بهرنگی گرامی باد!

کانون نویسندگان ایران

۲۷ شهریور ۸۹

کانون نویسندگان ایران و تحولات سیاسی جاری در سطح جامعه آزادی اندیشه و بیان لازمه ذاتی کار نویسنده است.

جامعه ما از نظر سیاسی جامعه‌ای پرتنش و سریع‌التحول است؛ به‌ویژه در برهه کنونی که تحولات روز به روز شتاب بیش‌تری می‌گیرند. طبیعی است که این تحولات در آرایش و مواضع نیروهای سیاسی جامعه نیز تأثیراتی به وجود می‌آورد. و دور از انتظار نیست که اعضای تشکلی‌هایی مانند کانون نویسندگان ایران نیز، که عضوی از جامعه‌اند و از اعضای آگاه و فعال آن هم به شمار می‌آیند، از تحولات سیاسی جاری در سطح جامعه برکنار نمانند و در معرض این تغییرات و تحولات قرار گیرند. به این ترتیب گاه اتهامات سیاسی مورد بحث از طریق اعضای کانون به درون کانون نیز منتقل می‌شود و در آن بازتاب‌هایی پیدا می‌کند. از این-رو به طور طبیعی این پرسش همواره مطرح است که کانون نویسندگان ایران، مستقل از فرد فرد اعضای آن و به عنوان یک کل واحد، که به موجب منشور و اساسنامه خود هویت و اصول تعریف شده و مشخصی خاص خود دارد، با بازتاب این تحولات سیاسی بیرونی در درون کانون چگونه باید برخورد کند و موضع آن در برابر چنین تحولاتی چیست؟ به ویژه، تلاطم‌های سیاسی پانزده ماه گذشته این مساله و نیاز به روشن‌تر کردن موضع کانون در برابر آن را به شکل محسوس‌تری مطرح کرد.

ضرورت بررسی و حل این مساله هنگامی آشکارتر می‌شود که توجه داشته باشیم در گذشته

ای نه‌چندان دور نیز بازتاب تضادها و کشمکش‌های سیاسی بیرونی بحران تاسف‌آوری را در درون کانون پدید آورد که یک‌پارچگی و موجودیت آن را به خطر انداخت و سرانجام به جدایی و شکاف در کانون منجر شد.

اگرچه کانون، به موجب اساسنامه خود، نهادی فرهنگی-صنعتی تعریف شده است، بی‌تردید تشکلی غیرسیاسی به معنای عرفی دیگر تشکلی-های صنعتی نیست، زیرا نویسنده در همان محدوده کار صنعتی خود نیز سیاسی است. نویسنده از نظر عینی در وضع موجود زندگی می‌کند اما ذهن او، فراتر از وضع موجود، نگران آینده سرنوشت انسان و آزادی او است و نگاه او، فراتر از این‌جا و اکنون و قوانین حاکم بر آن‌ها، متوجه چشم‌اندازهای آینده انسان و ترسیم این چشم‌اندازها است. ذهن نویسنده در فضای میان دنیای موجود و دنیای مطلوب جولان می‌کند و از این‌رو با همه عوامل و نیروهای مؤثر در سرنوشت و آینده انسان درگیر است. به همین دلیل نویسنده در حرفه خود به آزادی اندیشه و بیان نیاز دارد و، از این دیدگاه، آزادی اندیشه و بیان لازمه ذاتی کار او است. از سوی دیگر، مرجعی که در سراسر تاریخ، در جهت حفظ و تثبیت وضع موجود، آزادی اندیشه و بیان را محدود یا سلب کرده و می‌کند مرجع قدرت است؛ این‌جا است که نویسنده حتی در کار حرفه‌ای و صنعتی خود، یعنی کار نویسندگی، با مرجع قدرت رو در رو و درگیر است و به این مفهوم کار او سیاسی، و جایگاه او در نظام اجتماعی، جایگاهی سیاسی است. بنابراین نهاد صنعتی نویسندگان نیز ماهیتاً نمی‌تواند، مانند نهاد صنعتی رانندگان یا واردکنندگان منسوجات، نهادی غیرسیاسی باشد. کار راننده یا فروشنده منسوجات کاری غیرسیاسی است، اما کار نویسنده ذاتاً سیاسی است و همین خصلت ذاتی کار نویسندگی او را با سرنوشت مردم و حقوق انسانی آن‌ها درگیر و نسبت به آن متعهد می-سازد. این یک روی سکه است.

اما، از سوی دیگر، سرشت سیاسی اتحادیه/نهاد صنعتی نویسندگان، به مفهومی که بیان شد، به معنای سیاست‌ورزی و فعالیت سیاسی/حزبی نیست زیرا: اولاً هدف اصلی و عمومی احزاب و جریان‌های سیاسی دست‌یابی به قدرت سیاسی یا شرکت در آن است تا برنامه‌های مورد نظر خود را به اجرا درآورند. این لازمه ذاتی مبارزات سیاسی/حزبی است. به همین دلیل خط مشی و شعارهای آن‌ها معطوف به قدرت سیاسی است و در جهت رسیدن به آن طراحی و دنبال می‌شود. اما کار نویسنده از جنسی دیگر است و او را با تلاش برای رسیدن به قدرت کاری نیست؛ و کانون نویسندگان ایران نیز هرگز چنین هدفی ندارد. اهداف کانون که در اساسنامه آن تعیین و بیان شده، تحقق آزادی اندیشه و بیان و قلم، اعتلای فرهنگی جامعه، و حمایت از حقوق صنعتی اعضای آن است. این اهداف ذاتاً با اهداف احزاب سیاسی متفاوتند و از این‌رو خط مشی کانون و روش‌هایی که برای اجرای این خط‌مشی به کار می‌گیرد نیز با خط‌مشی و روش‌های احزاب سیاسی تفاوت ذاتی دارد. ثانیاً جانبداری از این یا آن حزب یا جناح سیاسی، مخل وحدت و یکپارچگی کانون و مایه بروز تنش و تشتت در درون آن خواهد بود. مقتضای تشکیل کانون نویسندگان ایران، مانند هر تشکلی صنعتی دیگر، این بوده است که اتحادیه/نهادی بزرگتر و نیرومندتر از افراد تشکیل‌دهنده آن به وجود آید تا توانایی دفاع از

ستار لقائی عزیز یار مبارز ما بود!**ستار لقائی عزیز**

با خیریم که مدتیست در بیمارستان به سر می‌بری و با یک بیماری سخت، دست بگریانی. زندگی و پیکار تو در کانون نویسندگان ایران در تبعید، نشانه‌های بسیار از پایداری و مقاومت در برابر سختی‌ها دارد. دفاع تو از آزادی اندیشه و بیان نشان می‌دهد که در برابر بیماری تن نیز مقاومتی و انتظاری هم جز این نمی‌رود.

ما در هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید، از غیاب کنونی تو در فعالیت‌ها و نشست‌ها در رنجیم و به شدت به حضورت در کنار خود برای پیش‌برد کارها نیاز داریم و امیدمان این است که با سرسختی با بیماری‌ات بجنگی و در آینده نزدیک سالم سر حال، ما را همچنان در پیش‌برد اهداف کانون، یعنی امر دفاع از آزادی اندیشه و بیان یاری کنی.

با درودهای گرم و آرزوی بهبودی هرچه زودتر.

دو تن از اعضای هیئت دبیران کانون بهرام رحمانی - عباس سماکار

**

Sent: Tuesday, August 24, 2010 12:29 PM

رفیق عزیزم بهرام با درود بسیار از اظهار لطف شما و رفیقم عباس ممنونم. و نیز از بیانی و نامه‌ای که وسیله دوست مشترکمان عل ناظر ارسال داشته بودی.

و از عباس معذرت می‌خوام که موفق به دیدارش نشده‌ام.

بار آخر من بیش از 7 هفته در بیمارستان بستری بودم.

خوشبختانه بیماری سرطان رفع شده و دیگر با آن مشکلی ندارم. ولی ضعف شدید بر من مستولی است.

هنوز به تنهایی و بدون فریم نمی‌توانم راه بروم که دکترها امیدوارند با تقویت دارویی این مشکل بر طرف شود.

در هر حال برای خدمت در کانون آماده هستم و هر کاری بود در خدمتم.

قربانت ستار

پیام هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (در تبعید) به مراسم بزرگداشت خاطره ستار لقائی در لندن

ستار لقائی عزیز یار مبارز ما بود!

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (در تبعید) با درگذشت ستار لقائی، یکی از یاران مقاوم و مبارز خود را از دست داد.

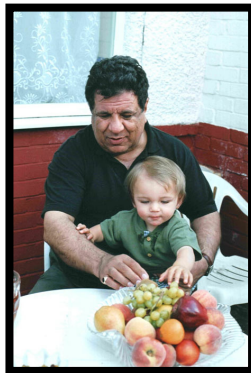
ستار لقائی در این سال‌های آخر زندگی، با بیماری سختی درگیر بود که توان و

نیروی بسیاری را از او می‌ربود؛ با این حال، همواره همچون گذشته، انسانی باقی ماند که در برابر بیداد رژیم جمهوری اسلامی مقاومت می‌کرد و در دفاع از آزادی اندیشه و بیان پیگیری نشان می‌داد. او در تمامی تلاش‌های کانون نویسندگان ایران در تبعید شرکت داشت و در دفاع از شرافت انسانی و مقابله با پلیدی، یار همیشگی ما بود.

از ستار لقائی، تاکنون آثار بسیاری در زمینه داستان و نمایش باقی مانده است که منش انسانی او را پیش چشم ما می‌گذارد. ما در غم درگذشت او سوگواریم و خود را در اندوه از دست دادن این دوست و همراه عزیز، در کنار همسر، فرزند و بستگان او می‌دانیم و می‌کوشیم تسلی خاطر آنان باشیم. با این همه، ستار لقائی، همچنان با آثار ادبی و زندگی انسانی خود در ذهن و وجود ما زنده است و بازگشت به این آثار درد و اندوه ما را تسکین می‌دهد.

یاد این یار همراه و انسان مبارز گرامی باد!

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
اول مهر ماه ۱۳۸۹

**مختصری از بیوگرافی ستار لقائی**

ستار لقائی قصه‌نویس و روزنامه‌نگار با سابقه مطبوعات ایران صبح روز دوشنبه 13 سپتامبر (22 شهریور) در بیمارستان ایلینگ در لندن درگذشت.

او متولد 25 شهریور سال 1325 شمسی در تربت حیدریه بود. پس از پایان دوره دبیرستان هنگام تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (1343 تا 1347) کار مطبوعاتی خود را در مجله خوشه و سپس مجله تهران مصور آغاز کرد.

شش سال بعد در سال 1351 لقائی برای چهار سال سردبیر تهران مصور شد و در سال 1353 پس از تعطیل شدن تهران مصور به همراه تعداد دیگری از مجلات و روزنامه‌ها، سردبیری مجله هفتگی «کودک و زندگی» را بر عهده گرفت که از انتشارات انجمن ملی حمایت کودکان بود و درباره کودکان و برای والدین و مربیان منتشر می‌شد.

سقار لقائی از سال 1354 تا چند ماه قبل از

انقلاب در ایران رئیس هیات تحریریه مجله جوانان رستاخیز و مسئول صفحات گزارش، مصاحبه‌ها و ویژه‌نامه‌های روزنامه رستاخیز بود و پس از آن تا خرداد 1358 سردبیر و مدیرعامل مجله جوان شد. او در دو سال منتهی به انقلاب عضو هیات مدیره و نایب رئیس سندیکای نویسندگان ایران بود و یک سال پس از انقلاب در ایران بازداشت و پس از چهارده روز آزاد شد که بلافاصله ترک وطن کرد (مرداد 1358) و در لندن اقامت گزید. او در مدت 31 سال زندگی در تبعید هیچ‌گاه به ایران باز نگشت.

در لندن لقائی چاپخانه مجهز و مرکز نشری را دایر کرد که در طول بیش از 25 سال مجلات، روزنامه‌ها و کتاب‌های متعددی در این مرکز به چاپ رسید. اما او در کنار کار چاپخانه به کار مطبوعاتی خود نیز ادامه داد هفته نامه‌های «فریاد آزادی»، «ندا»، و «پیام» را منتشر و سردبیری کرد.

او در خارج از ایران نیز در امور جمعی حرفه خود فعال بود و سال‌ها عضو فعال و زمانی از مدیران کانون نویسندگان در تبعید و انجمن قلم بود.

ستار لقائی در کنار کار مطبوعاتی، داستان نویس پرکاری هم بود که اولین داستان بلند او به نام «همیستران مرداب» در سال 1346 در تهران منتشر شد. از لقائی مجموعاً 18 کتاب شامل داستان‌های بلند، مجموعه داستان‌های کوتاه، گزارش و داستان کودکان در تهران، لندن و لوس-آنجلس رسید.

از لقائی همچنین اثری باقی مانده به نام «عشق من... هنر من... زندگی من» که مجموعه‌ای است از مصاحبه با هفتاد هنرمند درباره عشق، هنر و زندگی. این مجموعه بی‌نظیر در سال 1349 در تهران به چاپ رسید.

ستار لقائی از چهار سال پیش با بیماری سرطان دست و پنجه نرم می‌کرد. در طول این چهار سال که ستار بارها در بیمارستان بستری شد همسرش عفت و تنها فرزندش پکاوچ که دندانپزشک است همواره در کنارش بودند، به او دلگرمی می‌دادند و به مقاومت ترغیب می‌کردند.

دل بستگی او به تنها نوه‌اش لئونارد که هفت سال دارد کمک بزرگی به پایداری او در مقابل این بیماری مهلک بود که سرانجام سه روز قبل از شصت و چهارمین سالگرد تولدش او را شکست داد و جانش را گرفت.

خانواده لقائی از تمام مطبوعات، سازمان‌ها و دوستانی که در چهار سال گذشته به هم-دلی و عیادت از ستار اقدام کرده‌اند و در مراسم وداع و یادبود او از دور و نزدیک حضور یافته‌اند و همراهی کرده‌اند سپاسگزار است.

عفت لقائی و دکتر پکاوچ لقائی

می‌آمد، که راستی چرا؟!... لنگی من احتمالا همین ضربه خوردن زبان آبادان دنیای امروز است، که من هم به سهم خودم سعی می‌کنم یک جوری آن را دوباره از زیر آوار درش بیاورم.»

منطق

حتما بهار را بخوانید
در فصل بازی کودکان
و آهستگی و خستگی روزها
به وقت «کار»!

سبز است زمین
اما نه روزگار ما
در روزگار ما
به وقتی که شمال تاریخ
جنوب می‌خواند
در فصل باید کارگاه

و چراگاه کار
لغت‌نامه می‌نویسد
سبزتر از هر بهار

و می‌ریزد
یعنی سرریز می‌کند
از حساب آن‌ها
نقد ما

و تو که حالا دیگر
چپ چپ راه می‌روی
از تمامی منطقی
که گویا حرف تاریخ بوده است
چه داری برای گفتن

که کنار راه
راه می‌روی
و سکنه می‌کنی
از توحشی که سنگ است
و شیشه
و شکستن
این همه احترام
که دارد بوی هیچش را
همه جایی می‌کند.

راستی تو کی هستی
و نان را
به قیمت کدام روز می‌خوری؟



سال 1364 به طور کل ناگزیر از مهاجرتی شد، که در طول این سال‌ها گریبانگیر بسیاری دیگر نیز شده بود. از آن زمان، یعنی سال 1986، او در آلمان و در شهر فرانکفورت زندگی می‌کند. شهر مدرن بانک و تجارت در قلب اروپا. از سوی رودخانه ماین گاهی کارون او نیز شده است، و از سوی دیگر، تکامل شهریت در این‌جا تکامل آبادان او را به سرانجام رسانده است. آبادان اما چنان‌که از دور می‌دانیم، اکنون و متأسفانه تقریباً به شهری نیمه ویران و درست عکس روند تکاملی که آغاز کرده بود، تبدیل شده است.

از زمانی که منوچهر در فرانکفورت زندگی می‌کند، شعر همواره و همچنان در کنار گرایش‌ها و فعالیت‌های دیگرش مشغولیت اصلی ذهنی و هنری او بوده است؛ اگرچه تاکنون بیش از یک مجموعه شعری تحت عنوان «با لفظ لبخند» منتشر نکرده است. با وجود این که منوچهر در کار هنری فعال بوده، اما کمتر دغدغه انتشار داشته است. البته در چند نشریه و در سال‌های اخیر هم در چند سایت اینترنتی کار انتشار آثار خود را دنبال کرده است.

اکنون بیش از چندین سال است که از اعضای «کانون نویسندگان ایران در تبعید» هم است.

از سال 1994 به کمک چند تن از شاعران ایرانی شهر فرانکفورت، از جمله علی کامرانی، سعید یوسف، ژرژ اسکندری و فرهنگ کسرابی «کارگاه شعر و قصه» را به وجود آورده‌اند، که تا به امروز هم هر ماه یک‌بار جلسات شعر برگزار می‌کند. این کارگاه برگزارکننده بسیاری دیگر از برنامه‌های عمومی از جمله «سمینار بررسی داستان در تبعید» همراه با «کانون نویسندگان ایران در تبعید» نیز بوده است.

منوچهر با نیما، شاملو، فروغ و اخوان و سپهری از همان ابتدا ذائقه خود را محک زده و درک کرده است، و تجربه خود او نیز در همین محدوده بوده است؛ اگرچه اکنون سال‌هاست که دیگر برایش قانع کننده نبوده و نیستند و متأسفانه تجربه‌های پس از این شاعران هم مجابش نمی‌کنند. پایم در راه لنگ شده، البته شاید او هنوز دارد آبادان خودش را دنبال می‌کند و به دنبال سرخ ادامه تکامل آن است، چیزی که شاید گم کرده است؟! منوچهر می‌گوید:

«آبادان شهری کاملاً رنگی که البته در مناطقی از همان شهر ما راه نداشتیم و هر گاه که از سر کنجکاو می‌هم به آن‌جا می‌رفتم، گشت محلی بیرون‌مان می‌کرد و ما حیران می‌ماندیم و زبان‌مان آن موقع هم بند

یکی از اهداف نشریه کانون، معرفی اعضای آن و همچنین اعضای انجمن قلم ایران در تبعید و آثار آن‌هاست.



منوچهر دوستی

منوچهر در سال 1337 در شهر آبادان، زمانی که این شهر دیگر به یک مرکز مهم صنعتی تبدیل شده بود، به دنیا آمد. شهری با جنب و جوش یک جمعیت جذب شده به صنعت نوپای نفت در جنوب ایران. انواع رنگ‌ها، زبان‌ها، لهجه‌ها، و نژادها در این‌جا در کنار هم گرد آمده بودند، تا آینده خود و فرزندان‌شان را در دنیای جدید رقم بزنند.

ریشه‌ها اغلب روستایی و مشخصه این دوران که منوچهر هم در آن می‌بالید، بیان‌گر گذاری تاریخی بود. گذار از جهان روستا به جهان شهر و آن هم از نوع مدرن آن. این اتفاقی بود که با سرعت و درست در جلوی چشم همه در حال انجام بود.

این توضیحات به خاطر این است که روند نگاه و شکل‌گیری گرایش او، در شعر روشن شود.

منوچهر در این شهر به مدرسه رفت، و تا زمان پایان دبیرستان هم در آن‌جا بود. البته تا سال 1357 و رفتن شاه و آمدن جمهوری اسلامی و سپس تا دوران جنگ هم در آبادان بود و بعد آغاز جنگ بود و پیوستن به خیل اورگان جنگی.

روند زندگی خانوادگی وی در آبادان، تا زمان انقلاب به گونه‌ای پیش رفته بود، که او گرایش عمیقی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی پیدا کرده بود، و از دوران ابتدایی تحصیلی هم روند سرودن شعر در افکار او شکل گرفته بود، که بعدها با آمیختن به مسائل اجتماعی و سیاسی چهره مشخصی به خود گرفت.

سال‌های پس از جنگ و کنده شدن از آبادان، او در چند شهر و به ویژه در تهران زندگی و تجربه کرد و در دی‌ماه